

راه حل دوم: تمسک به اطلاق ماده.

مرحوم نائینی این راه حل را مطرح می کند و بیرامون آن، اشکال و جواب هایی را می پروراند.
«ان متعلق الأمر إذا كان مطلقاً كشف ذلك عن ثبوت الملاك في مطلق الافراد لاعتبار وجود

الملاك في متعلق الأمر.»^۱

توضیح:

وقتی «صلوة» به صورت مطلق در هیأت امر قرار گرفته است، معلوم می شود که طبیعت صلوة دارای ملاک است.

ما می گوئیم:

ماحصل فرمایش ایشان آن است که وقتی مولا، یک فعلی را مورد توجه قرار می دهد و آن را به صورت مقید لحاظ نمی کند، اگرچه خطاب، فقط مربوط به قادرین است ولی ملاک در قادر و عاجز باقی است، پس معلوم می شود عاجز هم ملاک دارد. در مانحن فیه هم اگرچه مکلف نسبت به صلوة عاجز است (چون امر بالفعل به ازاله دارد) ولی ملاک در آن هست، توجه شود که اینکه مکلف وقتی مکلف به ازاله است، قادر بر صلوة نیست از این جهت است که «الممتنع شرعاً كالممتنع عقلاً»^۲

ایشان بر این مطلب اشکالات ذیل را متوجه می کند:

«الأول: انه بناء على ما ذهب إليه من ان اشتراط القدرة في متعلق التكليف، انما هو لأجل اقتضاء نفس الخطاب ذلك، فنفس ورود الأمر يكون موجبا لتقييد متعلق الأمر بالقدرة فلا يكون مطلقاً لوجود الدليل على التقييد.

الثاني: انه لو أنكر استلزام الأمر تقييد متعلقه بالقدرة، فلا أقل من كونه صالحاً للقربانية على التقييد، و مع وجود ما يصلح للقربانية لا يصلح التمسك بإطلاق الكلام بل يكون الكلام مجملاً من تلك الناحية.

الثالث: ان استكشاف عدم التقييد و الإطلاق من عدم ورود القيد، انما هو لأجل استلزام التقييد مع

۱. ن ک: اجود التقريرات، ج ۱، ص ۲۶۵. روحانی، محمد، منتقى الأصول، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲. ن ک: فوائد الاصول، ج ۱، ص ۳۱۴.



عدم بیانہ نقض الغرض، لإمكان ان يأتي العبد بغير واجد التقييد من الافراد اعتمادا على الإطلاق فيستلزم نقض الغرض من الأمر، إذ لا يتوصل بذلك إلى ما هو الغرض من الأمر. و هذا المعنى غير تام فيما نحن فيه، فان عدم التقييد بالقدرة لفظا مع تقيده واقعا بها لا يستلزم نقض الغرض، إذ لا يمكن الإتيان بغير المقدور كما هو الغرض، فعدم الدليل على التقييد بالقدرة لا يستكشف منه الإطلاق.

الرابع: ان التمسك بالإطلاق في إثبات واجدية المتعلق للملاك يتوقف على كون الأمر في مقام بيان ما هو واجد للملاك - فان التمسك بالإطلاق يتوقف على كون المتكلم في مقام البيان - و من الواضح ان الأمر ليس إلّا في مقام بيان ما يرد عليه الأمر، و ما هو مطلوب من المكلف، دون ما هو واجد للملاك، فانه غير منظور في الكلام كما لا يخفى.^۱

توضیح:

۱. اولاً: اینکه نمی شود به عاجز خطاب کرد، باعث می شود که بگوئیم هر جا «امر» پدید می آید متعلق خود را مقید به قدرت می کند، پس معلوم می شود که متعلق امر، مطلق نیست بلکه مقید به قادر است. [و لذا کسیکه باید به سراغ اهم برود، قدرت بر مهم ندارد و از تحت دلیل خارج است]
۲. ثانیاً: اگر بگوئیم «نفس امر باعث تقييد متعلق نمی شود» می توانیم: حداقل امکان تقييد را که پدید می آورد، پس چون «ما يصلح للقرينه» وجود دارد، نمی توان به اطلاق تمسک کرد [چراکه با وجود چنین چیزی مقدمات حکمت تمام نیست]
۳. ثالثاً: اینکه از جایی که «قید نیآمده است» می فهمیم کلام مطلق است، به این جهت است که قید در غرض مولا دخیل باشد و نگوید، ممکن است مکلف آن را انجام دهد و این نقض غرض مولا را در پی دارد، ولی در مانحن فيه که «تقييد متعلق امر به قدرت ناشی از لفظ نیست بلکه ناشی از اصل خطاب و حکم عقل است» چنین نقض غرضی پیش نمی آید چراکه:
۴. مکلف نمی تواند «غیر مقدور» را اتيان کند تا نقض غرض حاصل آید، پس:
۵. اگر دلیلی نداریم که بگوئیم متعلق امر مقید به قدرت شده یا نه، نمی توانیم بگوئیم «پس مطلق است»

۱. روحانی، محمد، منتقى الأصول، ج ۲، ص ۳۷۷.



[پس مقدمات حکمت در اینجا جاری نیست]

۶. رابعاً: از مقدمات حکمت، آن است که احراز کنیم مولا در مقام بیان تمام مراد خود است، در حالیکه معلوم نیست مولا در مقام بیان «ما هو واجد للمالک» باشد چراکه امر فقط برای بیان «ماهو مقصود و مطلوب» است»

مرحوم نائینی از این ۴ اشکال پاسخ می دهد:

«و قد أجاب (قدس سره) عن الوجه الأول: بان التقييد بالقدرة إذا كان في مرتبة سابقة على تعلق الأمر، بحيث ورد الأمر على المقيد، كان ذلك كاشفاً عن دخل القدرة في الملاك. و اما إذا كان المتعلق في المرتبة السابقة مطلقاً غير مقيد، و انما تقيد بعروض الطلب عليه، فالتقييد نشأ من نفس عروض الطلب، بحيث ورد الطلب على المطلق و انما تقيد في مرحلة عروضه، لم تكن القدرة دخيلة في الملاك، لأن إطلاق المتعلق في المرحلة السابقة هو الكاشف عن وجود الملاك في مطلق الافراد، و الأمر لا يقتضى تقييد متعلقه في المرحلة السابقة عليه. فهو مطلق غير مقيد.

و من هنا يظهر الجواب عن الوجه الثاني: فان الأمر كما لا يقتضى تقييد المتعلق لا يصلح لتقييده. و أجاب عن الوجه الثالث: بان استكشاف الإطلاق من عدم ذكر القيد ليس من جهة استلزام التقييد بدون ذكر القيد نقض الغرض، بل من جهة لزوم الخلف، فان المتكلم إذا كان في مقام البيان فلا بد ان يبين التقييد لو كان مراده واقعا، و إلّا لزم خلف فرض كونه في مقام البيان، و هو يتنافى مع كون المتكلم حكيماً.

و في هذا لا يختلف الحال بين ما نحن فيه و غيره. و هذا المعنى هو المقصود من التعبير بتبعية مقام الإثبات لمقام الثبوت. فتدبر.

و أجاب عن الوجه الرابع بما نصه: «قلت: التمسك بالإطلاق تارة: يكون لأجل الكشف عما هو مراد المتكلم من الكلام، و من المعلوم انه يتوقف على إحراز كونه في مقام البيان، و إلّا لما كان الإطلاق كاشفاً عن تعلق إرادته بالمطلق.

و أخرى: يكون لأجل كشف المعلول عن علته بطريق الإن، و هذا لا يتوقف على كون المولى ملتفتاً إلى ذلك فضلاً عن كونه في مقام بيانه. و ما نحن فيه من هذا القبيل، فانا إذا فرضنا ان ما يرد عليه طلب المتكلم في ظاهر كلامه هو مطلق الفعل دون المقدور منه، و المفروض ان ما يرد عليه



الطلب لا بد ان يكون ذا ملاك و مصلحة على مذهب العدالة، فيكشف ذلك عن ان الواجد للملاك هو مطلق الفعل، دون المقذور منه، و هذا الكشف قهري لا يدور مدار كون المولى فى مقام بيانه و عدمه ...»^۱

توضیح:

۱. پاسخ به اشکال اول: گاهی تقييد به قدرت، قبل از تعلق امر است [مثل اينکه شارع اصلاً «حجّ با قدرت و استطاعت» را مورد توجه قرار داده است] در اين صورت، متعلق امر مقيد مى شود ولى اگر تقييد، ناشى از تعلق امر باشد، اطلاق متعلق به هم نمى خورد و ملاک در مطلق باقى است [و همين فرق قدرت شرعى و قدرت عقلى است]

۲. پاسخ به اشکال دوم: به همين جهت که بالا گفتيم، اصلاً «خطاب و امر» صلاحيت قيد واقع شدن را هم ندارد.

۳. پاسخ به اشکال سوم: اينکه از «عدم بيان قيد»، اطلاق را در مى يابيم، به اين جهت نيست که نقض غرض پديد مى آيد، بلکه از اين جهت است که خلف لازم مى آيد، چراکه اگر گفتيم متکلم در مقام بيان تمام مراد خود است نمى توانيم بگوئيم «پس تمام مراد خود را نمى گويد» و از جهت «خلف» فرقى بين مانحن فيه و غير آن نيست.

[يعنى اگر قدرت در ملاک موثر است، بايد آن را بگويد چون فرض آن است که در مقام بيان تمام مراد است.]

۴. پاسخ به اشکال چهارم: تمسک به اطلاق گاهی برای کشف مراد متکلم است، اين اطلاق متوقف بر آن است که احراز کنيم متکلم در مقام بيان باشد. (و الا اگر متکلم در مقام بيان نباشد، نمى توانيم کشف کنيم که اراده مولا به مطلق تعلق گرفته است)

ولى گاهی اطلاق گيرى از آن جهت است که به نحو برهان آنى به آن مى رسيم (رسيدن از معلول به علت) اين نوع دوم محتاج احراز مقام بيان نيست.

۱. روحانى، محمد، منتقى الأصول، ج ۲، ص ۳۷۸.



۵. اطلاق متعلق امر نسبت به قدرت از نوع دوم است چراکه: وقتی می دانیم که عدلیه، متعلق امر را دارای ملاک می دانند و می دانیم که قبل از تعلق امر متعلق امر، مطلق بوده است، معلوم می شود که آنچه دارای ملاک بوده است «مطلق» است و نه «متعلق مقید به قدرت».

